

خاطراتی چند از استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر*

پرویز اتابکی

گویند «الاسماءُ تنزل من السماء» (نام‌ها از آسمان فرود می‌آید). اگر این سخن در همهٔ موارد صادق نباشد و به مصداق «برعکس نهند نام زنگی کافور» موارد نقضی هم داشته باشد، بی‌گمان در مورد یک تن از معاصران مصداق کامل دارد و آن شادروان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر است که به‌راستی یگانهٔ دهر و اعجوبهٔ روزگار خود بود، رحمه‌الله علیه.

استاد کم‌نظیر، بدیع‌الزمان فروزانفر علاوه بر تمام مراتب فضل و کمال در ادبیات فارسی و عربی از موهبت بزرگ حافظه‌ای شگفت‌آور نیز برخوردار بود که همگان را به تحسین و اعجاب و حیرت می‌افکند چنان که گفتی مغز او به تعبیر امروز رایانه یا «کمپیوتر»ی بود که محفوظاتش تمامی نداشت. استاد قدر این موهبت عظیم را نیک می‌دانست و خود نیز در تقویت آن می‌کوشید. نمونه و شاهدی صادق بر این کوشش، مطلبی است که شادروان استاد دکتر سیدصادق گوهرین در سال ۱۳۳۱ برای این بنده نقل کرد و گفت: «من بعضی روزها

* ایرانشناسی، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۵۶، صص ۷۷۹ تا ۷۸۳.

سحرگاه به قصد پیاده‌روی از منزلم، در خیابان تخت‌جمشید از طریق جاده قدیم شمیران تا قلعهک می‌روم. چندی پیش نزدیک خیابان ملک و ایستگاه کاج استاد فروزانفر را دیدم که پیشاپیش من در همان مسیر راه می‌پیمود. وجود ایشان را در آن سحرگاه مطبوع فارغ از اغیار، نعمتی غیرمترقبه شمردم و برای استفاده از محضرش با گام‌های تندتر خود را به او رساندم و پس از ادای ادب و احترام عرض کردم دیدار استاد در این صبحگاه برای من افزون بر خجستگی، نعمتی بزرگ است تا به خوشه‌چینی از محضرش پردازم، آیا اجازه می‌فرمایند در این پیاده‌روی با استاد همراهی کنم؟» فرمود:

«از نظر من مانعی ندارد، اما می‌ترسم از این همراهی ملول و آزرده خاطر شوید زیرا این راه‌پیما صبحانه تنها فرصتی است برای من که محفوظات خود را «تکرار کنم و نگذارم به کلی فراموش شود».

دانشجویان و دوستان و نزدیکان استاد فقید نکته‌ها و خاطراتی بسیار، به‌ویژه از حافظه ایشان در یاد دارند که یکی از دیگری شگفت‌انگیزتر است. این بنده که برعکس بسیار کم حافظه است نکاتی چند در همین زمینه به‌یاد دارد که ذکر آنها را بی‌مناسبت نمی‌داند.

استاد فقید در ایام مأموریت این بنده در بیروت (از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۴) دو نوبت به لبنان آمد. در سفر اخیر ایشان که درازمدت‌تر بود راقم این سطور فرصت یافت کتاب *سوانح/العشاق* شیخ‌المشایخ ابوالفتوح احمدبن محمدبن محمد غزالی طوسی (برادر کهنتر حجه‌الاسلام محمد غزالی) را از آغاز تا پایان در محضر استاد بخواند و از معلومات وسیع و دقیق حضرتش در عرفان، که به‌سبب جدایی ایشان از کتابخانه و یادداشت‌های شخصی و دیگر کتابخانه‌های تهران

تمام را از حافظه تقریر می‌کردند و گاه پاره‌ای ارجاعات را با قید شماره صفحه کتاب مرجع نیز ذکر می‌فرمودند، بهره فراوان جست تا آن‌جا که با کمال احترام به آستان دو استاد بزرگوار راهنمای لبنانی خود، شادروانان استاد دکتر آلبرنادر و استاد ال‌اب نوّیا می‌توانم به جرأت بگویم آنچه در ظرف چند روز از محضر استاد بدیع‌الزمان درخصوص منابع عربی مربوط به این موضوع، اکتساب کردم به مراتب بیش از مراجع و اطلاعاتی بود که آن دو بزرگوار درباره همان منابع در طول یک سال مرا بدانها رهنمون شده بودند. والغرض، در بسیاری از مآخذ، ضمن نام بردن از آثار متعدد امام احمد، از کتابی به نام منابر غزالی نام برده شده بود که یکی از شاگردان او به نام صاعد بن فارس لَبَّان (در بعضی مآخذ لَبَّانی) از هفتاد و دو مجلس وعظ او به زبان عربی در بغداد ترتیب داده است. بنده که دیگر آثار امام احمد را به دست آورده بودم سخت مشتاق دسترسی به این اثر مهم بودم و به هر دری می‌زدم که نسخه‌ای از آن را بیایم ولی به هیچ روی روزنه‌امیدی بر من گشوده نمی‌شد. روزی با کمال نو‌میدی از استاد استفسار کردم که آیا جایی نشانی از این تألیف دارند. فرمود: بلی، سی سال قبل من نسخه‌ای از این کتاب را در خانواده نصیری در اصفهان دیده‌ام و گمان می‌کنم نسخه قرن باشد و اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. استاد قول دادند که پس از بازگشت به تهران، عکسی از این نسخه را برای بنده بفرستند. افزون بر این گفتند من اکنون مشغول بررسی کتاب مقامات شمس هستم و در آن‌جا به چند داستان درباره احمد غزالی برخورده‌ام که رونویسی از آنها را برای شما خواهم فرستاد. استاد فقید فی‌المجلس آن داستان‌ها را اجمالاً بیان کردند و من بی‌درنگ با تندنویسی از تقریر ایشان یادداشتی برداشتم. پس از ماهی پاکتی نسبلاً ضخیم از

استاد به دستم رسید متضمن نامه‌ای مهرآمیز همراه با تشکر ایشان از مصاحبتی که در بیروت صورت پذیرفته بود و مزده‌ای بزرگ بدین مضمون که «آن نسخه منابر احمد غزالی که عرض کردم در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و از آقای دانش‌پژوه درخواست کرده‌ام که نقداً مشخصات آن را برای شما بنویسند تا بعد که نسخه‌ای از آن عکسبرداری و فرستاده شود». شادمانی بنده از این وفای به عهد و امکان دستیابی بر نسخه منابر احمد غزالی^(۱) درخور وصف نبود. افزون بر این دیدم استاد، علی‌رغم ضعف باصره‌ای که همواره از آن شکایت می‌کردند، چندین صفحه از کتاب مقامات شمس را به خط خود رونویس کرده و ارسال فرموده‌اند، جزاه‌الله خیراً.

شرح مشخصات نسخه منابر که شادروان محمدتقی دانش‌پژوه، مدیر وقت کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نوشته بودند، شامل نام کتاب و نام مؤلف و شماره ثبت و تعداد صفحات و عرض و طول کاغذ و تعداد سطور هر صفحه و دیگر مشخصاتی بود که معمولاً در فهرست کتابخانه‌ها درج می‌شود. ایشان نیز وعده داده بودند که عکسی از آن نسخه را خواهند فرستاد. بنده در انتظار آن نسخه ارجمند که به رای استاد بدیع‌الزمان احتمالاً نسخه قرن بود، روزشماری می‌کردم. اما دریغ که پس از چندی استاد نامه‌ای دیگر روانه کردند به این شرح که «به قرار اظهار آقای دانش‌پژوه، متأسفانه از آن نسخه منابر احمد غزالی فقط جلدش در کتابخانه مرکزی وجود دارد و محتویات آن به جای منابر احمد غزالی، فصوص عبدالوهاب حنفی اردبیلی است. یأس و اندوه من از این خبر نیز در وصف نمی‌گنجید.^(۲) به هر حال کار تنظیم و بررسی منابع رساله خود را دنبال کردم و چون به بررسی مطالب مقامات شمس درباره امام احمد غزالی پرداختم،

حیرت بر حیرتم افزود. زیرا دیدم آنچه از تقریرات اجمالی استاد در بیروت برنوشته‌ام عیناً و لفظ به لفظ (جز یکی دو کلمه) همان است که استاد در دستنویس‌های خود از تهران فرستاده‌اند، البته به استثنای مطالبی که به ضرورت تلخیص در آن تقریرات اجمالی حذف کرده بودند. دستخط‌های ارسالی استاد فقید از تهران و یادداشت‌های فراهم آمده در بیروت اینک نزد این بنده موجود است.

خاطره‌ای دیگر از حافظهٔ اعجاب‌انگیز آن استادِ اعجوبهٔ روزگار این که در بیروت شبی مرحوم سیدامین الحسینی مفتی اعظم فلسطین مقیم بیروت، ضیافت شامی به افتخار استاد بدیع‌الزمان ترتیب داد که در آن ضیافت ناظم‌القدس (رئیس جمهوری اسبق سوریه) و دکتر صلاح‌الدین المنجد (محقق و کتابشناس معروف سوریه‌ای مقیم لبنان) و همسرش خانم مروءة (خواهر مرحوم کامل مروءة، مدیر روزنامهٔ الحیاة که خود نیز مدیریت روزنامهٔ انگلیسی زبان «دیلی استار» بیرون را برعهده داشت) و استاد دکتر یحیی‌الخشّاب (ایران‌شناس معروف مصری) و این بنده و تنی چند دیگر حضور داشتند.

گفت‌وگوهای مجلس به سبب شخصیت استاد بدیع‌الزمان بیشتر در حول مطالب ادبی و تاریخ و فقه‌اللغه دور می‌زد و استاد در هر زمینه و بیشتر در تأیید سخنگویان، مطالبی می‌افزود که به مراتب مفصل‌تر و دقیق‌تر از گفتار سخنگوی آن مطلب بود و همچنان شگفتی می‌آفرید. در آن میان به مناسبتی ذکری از شهر دمشق و رحلهٔ ابن بطوطه به میان آمد. استاد پس از توضیحاتی چند دربارهٔ ابن‌بطوطه و سبک تحریر گزارش گونهٔ او، که آن را به شیوهٔ روزنامه‌نگاری تعبیر فرمود، و تفاوت آن با سبک تحریر مسجع و فاضلانة رحلهٔ ابن جبیر شروع به

بازگویی بخشی از *رحله ابن بطوطه* درباره دمشق کرد و نزدیک به ربع ساعت همچنان داد سخن داد و به نقل قول پرداخت و همگان را مسحور پیوستگی بیان و حافظه شگفت‌انگیز خود ساخت تا آن‌جا که خانم دنیا مروءة گفت: استاد! *رحله ابن بطوطه* اکنون کتاب بستر من است و دیشب به همین قسمت در شرح شهر دمشق رسیدم، اینک می‌بینم که اغلب عبارات شما عیناً و لفظاً به لفظ همان عبارات ابن بطوطه و به همان نظم و نسق تحریر اوست. که خود آن را روش روزنامه‌نگاری توصیف کردید و من به سبب حرفه روزنامه‌نویسی خود با آن مانوس هستم. و چنان به نظر می‌رسد که شما نثری این چنین را مانند شعر حفظ کرده‌اید. استاد با فروتنی گفت: من این کتاب را سالیانی پیش دو نوبت خوانده‌ام. در پایان این خاطرات گونه بد نیست نکته‌ای چند نیز از استاد فقید نقل شود.

در سفر اول استاد به بیروت، آقای فوآد افرام بستانی، رییس دانشگاه لبنان دعوتی به ناهار از استاد به عمل آورد. منزل مهماندار در ییلاق برومانا در جایی مرتفع قرار داشت که پس از پیمودن راه با اتومبیل می‌بایست مقداری نیز پیاده کوه‌پیمایی کرد و سپس از پلکانی چند بالا رفت. چون استاد که در تابستان گرم و مرطوب بیروت این مسیر نه‌چندان آسان را پیموده و نفس‌زنان بدان‌جا رسیده بود، با استقبال مهماندار و همسرش مواجه شد و خانم بستانی به عادت مألوف عرب به او گفت: «اهلاً و سهلاً بالاستاذ». استاد بدیع‌الزمان که در حاضر جوابی نیز ید طولانی داشت و هنوز نفس نفس می‌زد گفت: «شو اهلأ و سهلاً؟ اهلأ و جبلاً»^(۳) (سهل به دو معناست یکی «آسان» و دیگری «دشت هموار» که استاد «سهل» را به معنای اخیر گرفته و «کوه» را به جای آن نهاده است).

در ضیافتی که شادروان علی دشتی (سفیر وقت ایران در بیروت) و به تعبیر استاد بدیع‌الزمان: نویسندهٔ سحر کار به افتخار استاد ترتیب داده بود، ماجرای از وقایع گذشته نقل کرد که استاد نیز در آن حضور و سهمی داشته است و از وی تأیید خواست ولی استاد تأییدی چندان نکرد. دیگر بار دشتی مطلبی دیگر از همان دست بیان کرد و استاد را شاهد گرفت و تأیید خواست. اما عکس‌العمل استاد مانند مورد نخست حاکی از بی‌توجهی او به موضوع بود. دشتی که تقریباً از این رفتار استاد به‌ستوه آمده بود گفت: «آقای فروزانفر! مگر شما در آن جا با من نبودید و قضیه را همین‌طور که عرض کردم ندیدید و نشنیدید؟ شاید این خاطره را از یاد برده‌اید؟» استاد گفت: «نه، من ماجرا را خوب به‌خاطر دارم و کمتر چیزی را فراموش می‌کنم، اما خود را عادت داده‌ام که به «عَقَب» * نگاه نکنم زیرا واپس‌نگری انسان را از نگریستن به «جَلَو» * باز می‌دارد. این مطلب را در مورد تألیفات خود نیز مراعات می‌کنم، وقتی یک کتاب را به چاپ رساندم، دیگر به آن برنمی‌گردم، بل که به کار «نو» می‌پردازم.

خدای آن هر دو را بیامرزاد که از «مردان بی‌جانشین»^(۳) بودند.

مریلند

یادداشت‌ها

۱. اگر ضبط این مآخذ درست باشد، خود دلیلی دیگر است بر این که نسبت «غزالی» که پاره‌ای نوشته‌اند نسبت «فَعَالی» برخلاف قواعد صرف عربی، و مأخوذ از فارسی‌ست، در عربی رایج و در

*. استاد فقید کلمات یاد شده را با همین حرکات مشکول تلفظ می‌کرد و براین روش تأکیدی داشت

حکم صحیح است. نمونه‌ای دیگر که می‌توان به آن استناد و اشاره کرد در مورد معاصران، کلمه «قذافی» ست.

۲. بعداً آقای دکتر احمد مجاهد به مقداری از مطالب «منابر» دست یافتند که آن‌را در رساله دکتري خود درباره تالیفات امام احمد غزالی که به چاپ رسانده‌اند منتشر کرده‌اند.

۳. تعبیری ست که - اگر خطا نکنم - شادروان عبدالرحمن فرامرزی در مقاله‌ای که در سکوک بدیع‌الزمان در روزنامه کیهان وقت نوشت به کار برد و به راستی درست نوشت، رحمت خدا بر او باد که خود نیز از مردان بی‌جانشین بود.